

## یک نامه تاریخی از میرزا ابوالفضل گلپایگانی به آقا محمد مصطفی بغدادی

وحید بهمدی

مدرکی که در اینجا برای اولین بار منتشر می‌شود نامه‌ایست که میرزا ابوالفضل گلپایگانی از پورت سعید در مصر به آقا محمد مصطفی بغدادی در بیروت نوشته است. این نامه علاوه بر خصوصیات بلاغی و مضامین انشائی آن و از همه مهمتر نشان دادن مراتب عبودت میرزا در ساحت حضرت عبدالبهاء، شامل اشاره‌های تاریخی مهمی است که می‌تواند چند تفصیل به آنچه تاکنون در باره زندگی میرزا منتشر شده اضافه کند. یکی این که میرزا در سال ۱۹۰۰م مسافرتی به شهر بیروت کرده و از آنجا از طریق ارض اقدس به مصر مراجعت نموده است. در این اثنا مدت چهارده روز در حیفای توقف کرده و هر صبح و شام به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف می‌شده است. در همان وقت عده ای از احبای امریکایی من جمله لوا گتسینگر و همسرش، و همچنین جناب احمد یزدی از احبای مصر در حیفای مشرف بوده‌اند.

نکته تاریخی دیگری که از این نامه به دست می‌آید این است که در وقت تحریر آن مدت یک سال بوده است که میرزا به تألیف کتاب بشارات که به احتمال قریب به یقین همان کتاب الابرار است پرداخته بود و حضرت عبدالبهاء به او امر فرموده بودند که آن را پیش از رفتن به امریکا به پایان برساند. میرزا ابوالفضل به جناب بغدادی می‌گوید به یکی دو ماه دیگر احتیاج دارد تا کتاب مذکور را تمام کند. بنا براین تا تاریخ نوشتن این نامه نوشتن کتاب بشارات انجام شده بود، ولیکن مع الاسف کتابی به این اهمیت تاکنون جزو آثار مفقوده میرزا باقی مانده است.

مطلب تاریخی دیگری که این رساله توضیح می‌دهد این است که رساله تاریخی جناب محمد مصطفی بغدادی در شرح احوال حضرت طاهره، بنا به خواهش میرزا ابوالفضل، در وقتی که در بیروت ملاقات نمودند تألیف شده است. میرزا در این باره نوشته است (ترجمه به مضمون): "رجا می‌کنم فراموش نکنید آنچه را فرموده بودید مبنی بر اینکه تاریخ مسافرت حضرت طاهره قره‌العین را بنویسید؛ زیرا بهائیان اروپایی و امریکایی، بخصوص خانمها، و علی‌الاصح خانم کرویر اشتیاق بسیار به دانستن تاریخ زندگی جناب طاهره دارند." سپس میرزا ابوالفضل جناب بغدادی را با قسَم‌های محکم به تألیف هر چه زودتر تاریخ مذکور ترغیب می‌کنند. البته معلوم است که جناب بغدادی به قول خود وفا کرده و با استفاده از مشاهدات خود، رساله‌ای به عربی در شرح احوال جناب طاهره تدوین نموده است که در مصر چاپ و منتشر شده. (۱)

متن نامه

١٥٢

إلى بيروت

يتشرف بمطالعة سيدنا الأجلّ الأمد الأقمح حضرة السيد محمد مصطفى التاجر البغدادي حفظه الله تعالى.

هو المنقرّد بالعزة والكبرياء

سيدي الأجلّ الأقمح! بعد حمد ربنا العليّ الأعلى، والسجود لوجهه الأنور الأقدس السبهيّ الأبهى، والاعتراف بالرقية الخالصة لدى من طاف حوله الأسماء وخضعت لسلطانه رقاب أرباب الوفاء، وتنوّرت بأنوار وجهه الأغرّ وغرته الغراء آفاق الأرض والسّماء؛ جلّ جنبه عن ثناء الأولياء، وتعالى جنبه عن إدراك أهل الإنشاء، أعرض على حضرتكم أنني فارقتم ولكنّ لساني وجناني وقلمي وبياني، بل جميع أعضائي وأركاني قاصراً عن أداء شكر بعض ما شملني من عواطفكم السّامية، واستفدته من لذيذ بياناتكم العالوية، وما شاهدته من جميل خلائكم ورقيق أخلاق أنجالكم؛ فرأيت أن أكتفي في إظهار ما يكنه صدري من خالص ولائكم بالتمثّل بما كتبه عبد السلام المأموني الشهير<sup>٢</sup> إلى صاحب بن عبّاد<sup>٣</sup> الوزير الخطير:

"رحلتُ عنك ولي في كلّ جارحةٍ فمّ بشركك يجري منطقاً ذرباً"

وقد وصلني كتابك الشّريف وخطابك اللّطيف؛ ذلك النّميقة الغراء والرقيمة الحسناء، حينما زابلنا الأرض المقدّسة الفيحاء مدينة حيفاء بمصاحبة حبيبنا الأجلّ الأقمح حضرة أحمد أفندي اليزدي المحترم وسائر الأحباء من أمريكا، ما سوى الدكتور وزوجته لوا؛ فإنهما أقاما مؤقتاً في السّاحة المقدّسة إلى أن تصدر إرادة أخرى.

وقد تلونا كتابكم الكريم في محضر الأحباء على عرشة السفينة، وكانت راسية قدّام حيفاء، ناظرة العيون إلى تلك المدينة الزّهراء، خافقة القلوب على مزايلة تلك البقعة الفيحاء؛ إذ كانت مزينةً بقدم حضرة من أراد الله، جعل الله قلوب الأبرار خزائن جوهرة ولاته، والسنة الأخيار مصادر حمده وثنائه.

٢٤٤

ثم أقلت السقينة من حيفا قاصدة مدينة يافا. وفي اليوم الثاني رست في مينائها، فنزلنا مع جميع أحبائنا، فتفحصنا في أرجائها الواسعة وجنانتها الكثيرة، ورأينا ميناءها التي بسبب كثرة صخورها غرقت فيها سفن كثيرة. ثم رجعنا قاصدين مدينة بور سعيد، وها نحن نازلين فيها مسعودين بزيارة الأحباء، مشرفين بلقاء الأولياء، ناطقين بمحامد ربنا في كل صباح ومساء؛ إنه أشرق بوجهه على الأرض فجدها وأنارها، وعلى السماء فبدلها وغير آثارها، وعلى النفوس فألفها وأذهب أكدارها، وعلى الأرواح الميتة فأحيها، وعلى الركب المسترخية المستزلزة فقوّمها وقواها. لم أدر بأي لغة أحمدته، وبأي لسان أثني عليه وأشكره، وبأي قلم أكتب عظام مننه وآئنه، وبأي كتاب أنشر جلال نعمه وإحسانه! فيا حسرة على الفئة الناقضة، ويا تعسا لتلك العصابة الناكسة.

وأما أيام إقامتنا وأوقات تشرّفنا في الأرض المقدّسة، فقد طالّت ١٤ يوماً؛ كل يوم تشرّفنا صباحاً ومساءً بالحضور، وغمرتنا بكوراً وأصيلاً أمواج رحمة ربنا الغفور، وشربنا من كؤوب عناياته وبياناته ذلك الشراب الطهور مما شربتم أنتم قبلنا من يد سلطان الظهور. وانقضت تلك الأيام القليلة، ووا أسفاً، على جميعنا كمرور النسيم على الزهور.

وقد عرضنا على جنابه الرقيع جميع ما رأينا من أتعاب حضرتكم وأنجالكم الفخام، وثبوتكم ورسوخكم في عهد الله، وقيامكم على خدمات أحبّاء الله، وشوقكم ولهكم في مصاحبة أولياء الله. وبالإجمال نشرنا طيب خلافتكم الجميلة في الساحة المقدّسة وبين الثابتين على عهد الله مما كنتم في غنى عنه لإحاطة علمه، جلّ جنابه، بجميع ما أودعه فيكم من خلال المجد، وأوجده فيكم من سمات الشرف. إلا إننا ذكرنا بعض جميل سجاياكم أداءً لشكر أولياء الله، ووفاءً لبعض حقوق أحبائه.

وقد صدر الأمر من الساحة المقدّسة بأن يتوجّه العبد إلى الممالك الأمريكية، ويُقيم زماناً في تلك الأقطار الشاسعة لبحث التعاليم الصحيحة النافعة، وإزالة الشبهات الفاسدة الذائعة؛ إلا أنه، جلّ جنابه، أمر العبد أن يتم تأليف كتاب البشارات الذي شرع في تأليفه منذ عام، ومنع عن إنجازهِ عوائق الأيام، وربما يكلفني هذا إقامة شهر أو شهرين في بور سعيد لإتمام هذا المرام، ثم أتوجه إلى تلك الأقطار إذا وافقت الأقدار، متوكلاً على الله العزيز المفضل، حافظاً جوهره ولانكم في مخزن فؤادي في كل الأحوال، متمسكاً بذيل رحمة ربّ جلّ من أن تمسه شفاه الجبابرة والأقيال. إنه هو ولينا وحافظنا في جميع الشدائد والأحوال.

وإني أرجو أن لا تنسوا ما وعدتُم من تحرير تاريخ مسافرة السيِّدة الطَّاهرة الفخيمة، قرّة العين، قرّت عيون المقرّبين بزيارة مشهدها، واستبركت شفاهُهم بتلثيم تربتها. فإنّ أحبّنا الإفرنج والأمريكيين، وخصوصاً السيِّدات منهم، وبالأخصّ السيِّدة العالمة الشهيرة مادام كروبر، مشتاقون غايةً الاشتياق لمعرفة تاريخ حياتها وعظيم آثارها وعجيب أطوارها. وإني أعتقد أنّ نشرَ نفحات مآثر تلك الدرة السّماوية والنفس الزكيّة الإلهية أعظم خدمة في الشريعة السبّهانيّة، وأطيب نفحة من نفحات رياض القدس إذا مرت على البرية. وحضرتك أعلم بما رَقَمْتَهُ في تاريخ حياتها يدُ الظلم والاستبداد، ورسمته أنامل البُغض والعناد. وإني، يا سيدي وسندي، أقسمك بالعروة الوثقى والرابطة المتينة الكبرى، التي جعلها الله حبلاً متيناً لانتظام أهل الميثاق وسلوكاً وثيقاً لارتباط عباد نير الآفاق، أن لا تتأخّر في إجابة مسؤلي، ولا تتوانى في إسعاف مأمولي؛ إذ في قراءة تاريخ حياة أولياء الله قوّة جاذبة لأهل الاستعداد، وروح سارٍ في عروق أرباب الرشد. والله تعالى يؤيدكم في الوفاء بما وعدتُم، إنّه هو وليكم في المبدأ والمعاد.

وإني أحبي أنجالكم الفخام وأشبالكم الكرام؛ حضرة حسين أفندي إقبال وحضرة على أفندي إحسان وحضرة ضياء أفندي مبسوط، وأهديهم خالص التّكريم والتّناء بقلب طافح بالمحبّة والولاء وصدرٍ منشرج بالصدق والصّقاء. جعل الله تعالى تلك الوجوه المنورة والنفوس المقدّسة نجومًا مشرقةً في سماء أمره، وأركاناً راسخةً في قصور دينه، وغصوناً ناضرةً في رياض قدسه. وأهدي خالص التّحية إلى الشابّ المهدّب الموقرّ حضرة مصطفى خان، جعله الله رايةً خافقةً فوق رؤوس أهل العلم والإيمان. وأسلم وأكبر على عنايت الله أفندي<sup>١</sup> وجميع من في بيروت من أهل الإيقان. لا زالت نضرة النعيم طالعةً من وجوهكم النوراء، وآيات العزّ ظاهرةً من غرّتكم الغراء، والبهاء عليكم يا أهل البهاء.

في ٢٢ شهر جمادى الأخرى سنة ١٣١٨ هـ

نمّقه أقلُّ عباد الله

أبو الفضل

## یادداشت‌ها

<sup>۱</sup> متن اصلی عربی رساله مذکور، به ضمیمه الرسالة التسع عشرية در تاریخ حضرت ربّ اعلیٰ، به همت شیخ محیی الدّین کردی در مطبعه سعادت قاهره در محرم ۱۳۳۸ هـ. ق. چاپ و منتشر شد. شیخ محیی الدّین نسخه اصل را، به خط جناب بغدادی، نزد حاجی نیاز کرمانی پیدا کرد. چنین معلوم میشود که رساله را جناب بغدادی به مصر فرستاد و نزد حاجی نیاز، که از دوستان صمیمی میرزا ابو الفضل در مصر بود، باقی ماند تا این که شیخ محیی الدّین آن را منتشر نمود. چند سال قبل استاد بزرگوار جناب ابو القاسم افغان رساله جناب بغدادی را به فارسی ترجمه نمود و در ضمن کتاب چهار رساله تاریخی در باره طاهره قرّة العین (مؤسسه عصر جدید، آلمان، ۱۵۶/ب/۱۹۹۹م؛ صص ۱۵-۴۴) منتشر ساخت. در مقدمه نثی که شیخ محیی الدّین بر رساله جناب بغدادی نوشت به این نکته اشاره نمود که "این مقاله را بنا به خواهش استاد بزرگوارم علامه فقید حضرت ابو الفضائل... به رشته تحریر در آورده است."  
(چهار رساله تاریخی، ص ۱۵)

<sup>۲</sup> مقصود عبد السلام بن الحسین ابو طالب المأمونی است (+۳۳۸ هـ. ق.) که از شاعران دوران عباسیان است و مدتی در ری نزد صاحب بن عبّاد طالقانی اقامت نمود. (نک بیتمة الذهر فی محاسن أهل العصر أبو منصور ثعالبی؛ شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۳م؛ صص ۱۸۳ - ۲۲۰).

<sup>۳</sup> مقصود ابو القاسم اسماعیل بن عبّاد طالقانی معروف به الصّاحب است (۳۸۵ هـ. ق.) او وزیر آل بویه در ری و اصفهان بود، و در انشای عربی از استادان مسلم قرن چهارم هجری. صاحب ابن عبّاد از بنیان گذاران نثر فنی در ادبیات زیان عربی به شمار میرود. (نک بیتمة الذهر، ج ۳، صص ۲۲۵-۳۳۷)

<sup>۴</sup> بیت مذکور در فوات الوفیات محمد ابن شاکر الکتبی (تحقیق إحسان عبّاس، دار الثقافة، بیروت، ۱۹۷۴؛ ج ۲، ص ۲۲۱) در ضمن شرح حال عبد السلام بن الحسین ابو طالب المأمونی آمده است. در هر دو مأخذ ذکر شده است این که پس از این که حاسدان منزلت او را نزد صاحب بن عبّاد ساقط کردند، قصیده غرّای خود را گفته درخواست رفتن کرد "قال قصیدته الغراء و طلب الإنن للرحیل"، و بیٹی که میرزا ابو الفضل به آن استشهاد کرده است از همان قصیده است با دو تفاوت با آنچه در مأخذ مذکور آمده است؛ اول "أسیر عنک" به جای "رحلت عنک"، و دوم "یحوی" به جای "یحری" ثبت شده است.

<sup>۵</sup> به احتمال قوی مقصود میرزا از کتاب البشارات همان کتاب الأبرار است که از جمله کتابهای کم شده ایشان است. بنا بر آنچه در کتاب زندگانی میرزا ابو الفضل کلیایکانی (تألیف روح الله مهرابخانی، نشر دوم،

آلمان، ۱۹۸۸م/ب/۴۵؛ صص ۴۱۳، ۴۱۴) آمده، در نامه های میرزا دو مورد یافت شده است که به کتاب مذکور اشاره میکنند. نامه نئی که در این جا منتشر میشود مأخذ سوّم است که میتوان به دو نامه سابق اضافه نمود با این امتیاز که در این نامه میرزا أبو الفضل میگوید این که حضرت عبد البهاء به او امر فرموده بودند که کتاب بشارات (ابرار) را پیش از رفتن به آمریکا اتمام کند، و این دلالت میکند بر اهمیت آن تألیف گم شده. علاوه بر این که در این نامه میرزا میگوید که يك سال قبل شروع به تألیف آن کتاب نموده بود. بنا بر این تاریخ تألیف از اواخر سال ۱۸۹۹م شروع میشود.

<sup>۶</sup> مقصود میرزا عنایت الله علی آبادی است که به اجازه حضرت عبد البهاء در اوقات اقامت میرزا أبو الفضل در بیروت ایشان را خدمت میکرده. (نک زندگانی میرزا أبو الفضل کلبایکائی؛ صص ۳۲۰، ۳۲۱) <sup>۷</sup> ۱۸ اکتبر ۱۹۰۰م.